دریچه

با حضور مردمی در غرفه مدافعان حرم نمایشگاه بین‌المللی کتاب

پرچم «کلنا عباسک یا زینب» بافته می‌شود

محبوبه قربانی

وقتی برگه‌های تاریخ را مرور می‌کنیم به صفحاتی می‌رسیم که بعضی دولت‌ها و ملت‌ها بر سر موضوعی با هم وارد جنگ شده‌اند و در این میان کشتن و کشته شدن، غارت و تجاوز و خشونت صورت می‌گیرد اما کنار تمامی این جنگ‌های ویرانگر، رویدادهایی رخ می‌دهند که با وجود ظاهر خشن‌شان بوی مهربانی می‌دهند. وقایعی که طی آن از حق مظلومین در جنگ، دفاع می‌شود و همین حق طلبی است که جبهه حق در برابر باطل را وجهه‌های انسانی و الهی می‌بخشد.

در دوران دفاع مقدس کنار اعزام جوانانمان که همچون سیلی روانه دریای بیکران مرزها می‌شدند و هیچ سدی جلودار آن نمی‌شد، شاهد کمک‌هایی بودیم که پشت جبهه انجام می‌گرفت. زنان، کودکان، پیران و هر آن کسی که توان رفتن به جبهه نداشت پشت جبهه را رها نمی‌کرد و هر کاری که لازم بود از تهیه خوراک و پوشاک گرفته تا کارهای فرهنگی انجام می‌داد. این همکاری‌ها تا سال ۶۷ ادامه داشت تا اینکه جنگ تمام شد. چند سال بعد دوباره تاریخ تلخ سال ۶۱هجری و داستان شام در سوریه تکرار شد. هتک حرمت به حرمین شریف خون غیرت را در رگ‌های همه شیعیان جهان به جوش آورد و این دلیلی شد تا آنها که باید و می‌توانند رهسپار دفاع از حرم شوند تا وفاداریشان به اهل بیت اثبات شود.

آنها را مدافعان حرم می‌نامند که اکثرشان در اوان زندگی با داشتن همسر و کودکان زیر دو سال بدون هیچ چشمداشتی رهسپار ندای را کلنا عباسک یا زینب» شدند و این قافله را از روی غیرت و مردانگی تا پیروزی نهایی در سوریه و دیگر کشورهای مظلوم جهان ادامه می‌دهند.

کنار تکرار تاریخ تلخ اما برگه‌های مهربانی و لطافت در حال پرشدن است تا قوتی مضاعف برای مدافعان شود. از بافت دستکش توسط پیرزن گرفته تا ستاد کمک‌های مردمی. این حمایت تا آنجا ادامه دارد که حتی نمایشگاه کتاب امسال نیز رنگ و بوی مدافعان حرم را گرفته است. در نمایشگاه کتاب امسال غرفه‌ای به نام مدافعان حرم برپا شده است که در آن فعالیت‌هایی از جمله استودیوی عکس و سینمای شهدای مدافع حرم، عرضه محصولات مرتبط با این شهدا، تقدیر از خانواده‌ها و ورک شاپ سردیس شهدای مدافع حرم است.

کار دیگری که قرار است انجام شود، پرچمی است که طی این ۱۰ روز بافته و شعار معروف مدافعان حرم «کلنا عباسک یا زینب» روی آن نقش زده می‌شود. این پرچم در گوشه‌ای از غرفه قرار دارد و مردم نیت کرده و گره می‌زنند و در نهایت به آستان قدس رضوی یا آستان حضرت زینب(س) اهدا می‌شود. این غرفه تا ۲۵ اردیبهشت برپاست و فرصتی است برای آنانی که اگر نمی‌توانند کنار مدافعان باشند، با یک گره بر پرچم در ثواب جهاد مدافعان شریک شده و بر بدخواهان اثبات شود که همیشه پرچم حرم‌ها برپاست.

جا دارد از عوامل برگزاری این غرفه نیز تشکر کنیم که برگی در تاریخ را به نام حامیان مدافعان حرم ثبت کردند تا الگویی باشد برای آیندگان و

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مرتضی رزازیان که پیکرش پس از ۳۲ سال تفحص ۲۳ اردیبهشت سال گذشته پیدا و تشییع شد

می‌خواست گمنام بماند اما خدا پرآوازه‌اش کرد

احمد محمدتبریزی

«مرتضی رزازیان» فرزند محمدحسن متولد ۱۳۴۱ است که با لشکر ۱۷علی‌بن‌ابیطالب(ع) به جبهه اعزام شد و نهایتاً در عملیات خیبر و در ۷ اسفند ماه سال ۶۲ در جزیره مجنون به شهادت رسید. اما پیکر او در منطقه ماند و در شمار شهدای مفقودالاثر جای گرفت تا اینکه پس از تفحص پیکر شهید در اسفندماه سال ۹۳ پیدا و درست یک سال پیش در ۲۳اردیبهشت ماه ۹۳ با حضور جمعیت زیادی تشییع شد. در سالروز تشییع پیکر این شهید گفت‌وگوی ما با حمیدرضا رزازیان برادرش که ۲۰ ماه از او کوچک‌تر است را پیش رو دارید.

کمی به عقب برگردیم و گفت‌وگو را از زمان کودکی شهید و فضای خانوادگی‌تان شروع کنیم. شیوه تربیتی پدر و مادرتان و در کل فضای خانواده‌تان چطور بود؟

پدرمان زمان شاه آدمی مذهبی، اهل مسجد و گوش دادن به سخنرانی‌های مذهبی بود. ما در خانه‌مان رادیو و تلویزیون نداشتیم. پدرمان به حلال و حرام اهمیت زیادی می‌داد و خیلی برایش مهم بود زندگی‌اش از راه حلال بگذرد. از همان زمان در یک مغازه هفت متری، برنج می‌فروخت و هنوز بعد از گذشت ۷۰ سال هنوز همان مغازه را دارد. یادم است ایشان یک کتاب در رابطه با امام حسین(ع) داشت و از همان بچگی در محرم و صفر برایمان می‌خواند. صدای خوشی داشت و در مساجد مختلف اذان می‌گفت و وقتی از این کتاب در خانه می‌خواند ما گریه می‌کردیم و سینه می‌زدیم. محبت و ارادت ایشان به امام حسین(ع) ما را به وادی اسلام و مذهب شیعه کشاند. پدرم ما را با امام حسین(ع) آشنا کرد و به لحاظ تربیتی با رفتارش به ما یاد داد دروغ نگوییم و چشم و دلمان پاک باشد. پدر از خانواده‌مان خیلی مراقبت می‌کرد. مادرمان اهل دعا و عبادت بود و همه اینها سبب شد زمینه تربیتی ما هم مذهبی باشد. ما در دبیرستان و راهنمایی اهل نماز و مسجد بودیم و به نوعی با روحانیت آشنا شدیم.

شهید در دوران کودکی و رژیم پهلوی فعالیت خاصی داشتند؟

برادرم خیلی به قرآن علاقه داشت و کتاب می‌خواند. با اینکه سنش کم بود و چهار سال بیشتر نداشت اگر جایزه‌ای از فامیلی می‌گرفت پولش را می‌برد دفتر و مداد می‌خرید و می‌نشست خط خطی می‌کرد. شهید با تجدیدی‌های کلاس اول امتحان داد و در هفت سالگی به کلاس دوم رفت. همین علاقه‌اش به مطالعه موجب شد قبل از انقلاب کتاب‌های شهید مطهری را مطالعه کند. شهید مطهری کلاس‌هایی را در قزوین می‌گذاشت و مرتضی هم سر کلاس‌هایش می‌رفت. انقلاب که شد ۱۷ ساله بود و دیپلم گرفته بود. از همان زمان در بحث مساجد، هیئت‌های مذهبی و جلسات قرآنی شرکت داشت. هیئتی به نام زینب کبری(س) داشتیم که هر هفته خانه یک نفر جلسه قرآن برگزار می‌شد که با شهید در جلساتش شرکت می‌کردیم. یک سال قبل از انقلاب که فعالیت‌های انقلابی شدت گرفت در تمام راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد. حضور فعالی در روزهای انقلاب داشت. در دبیرستان آنقدر علیه شاه فعالیت کرده بود که مأموران ساواک به دنبالش آمده بودند. برادرم به آقای ابوترابی خیلی علاقه داشت و به موضوعات مطرح شده توسط ایشان عمل می‌کرد. آقای ابوترابی بسیار انسان وارسته‌ای بودند. شهید در بحث فکری و عقیدتی چون مطالعات زیادی داشت بحث هدایتگری خانواده‌ها را هم انجام می‌داد. هدایت همراه با عمل را انجام می‌داد و فقط به زبان اکتفا نمی‌کرد. به عنوان مثال یک سال به طور آزمایشی در دبیرستانشان پسران و دختران را با هم قاتی کردند و مرتضی بعد از یک هفته سر کلاس نرفت. بعد از سروصداهایی که این اقدام کرد و کلاس‌ها را جداسازی کردند دوباره سر کلاس رفت. خودداری از گناه یکی از ویژگی‌های اخلاقی ایشان بود.

پس شهید عقبه فکری قرص و محکمی داشتند؟

از بچگی مطالعه کردن، آشنایی با قرآن و نان حلال پدر موجب شد برادرم خیلی زود متوجه مسائل مذهبی شود. از سنش خیلی بیشتر می‌فهمید. مرتضی در بازی بچه‌ها به آن صورت شرکت نمی‌کرد. همیشه در حال مطالعه بود. کم حرف بود و اگر از او سؤال می‌کردند صحبت می‌کرد. شهید به گونه‌ای رفتار کرده بود که همه به او آقا مرتضی می‌گفتند. با اینکه سن کمی داشت ولی وقتی وارد مجلس مهمانی می‌شد همه به پایش بلند می‌شدند. در تمام مقاطع تحصیلی شاگرد اول بود. به خاطر همین موضوع هویدا که آن زمان نخست‌وزیر بود با امضای خودش سه کتاب فنی برایش فرستاد. این مودب و منظم بودن تا آخر عمر با شهید بود.

نظر شهید راجع به پیروزی انقلاب چه بود؟

قبل از انقلاب انجمن حجتیه خیلی فعال بود. بچه مذهبی‌ها را شناسایی و جمع می‌کرد. او هم به این انجمن می‌رفت و هم در تظاهرات‌ها شرکت می‌کرد. یک بار توسط رئیس انجمن توبیخ شد، گفتند چرا به تظاهرات می‌روی؟ گفت چون امام خمینی فرموده. رئیسش محمد تهرانچی بود که بعداً عضو گروه مجاهدین شد. می‌گفت ما نباید ذهنمان متوجه انقلاب شود و نباید پیروزی به دست بیاید. عقیده داشتند باید آنقدر مسائل غیرمذهبی در جامعه زیاد شود تا زمینه برای ظهور امام زمان(عج) مهیا شود اما مرتضی می‌گفت نه ما باید سرباز امام زمان باشیم. به همین دلیل از انجمن حجتیه بیرون آمد. دید خیلی بازی داشت و چشم بسته کاری نمی‌کرد. چون اعمالش برای خدا بود، خدا در بزنگاه‌ها دستش را می‌گرفت.

جریان جبهه رفتن‌شان از کجا شروع شد؟

برادرم عضو حزب جمهوری اسلامی و مسئول شاخه دانش‌آموزی حزب هم بود. چون آدم درسخوانی بود و کتاب می‌خواند تشخیص دادند او مسئول این بخش شود. بعد از ترور شهید مطهری به خانه آمد و خیلی ناراحت بود. آمد و عین این جمله را گفت: باید بروم مطهری شوم. چند بار این جمله را تکرار کرد. به دلیل همین علاقه و ارادت به شهید مطهری، به مدرسه عالی شهید مطهری رفت و آنجا طلبه شد. سال ۵۸ علاوه بر کار در حزب جمهوری اسلامی مشغول درس خواندن شد. از شاگردان آقای امامی کاشانی هم بود. بحث سرباز بودنش که پیش آمد، گفت به سربازی نمی‌روم و فعلا باید درس بخوانم. کنکور داد و سال ۶۰ در دانشگاه در رشته پرورشی قبول شد. همان موقع می‌خواست به جبهه برود که اجازه ندادند. مسئول امور تربیتی تاکستان هم شده بود و اجازه اعزام به او نمی‌دادند. هر وقت در جبهه‌ها عملیات می‌شد ناراحت به خانه می‌آمد و می‌گفت عملیات‌ها انجام می‌شود و من نمی‌توانم بروم. با این حال موافقت کردند به عنوان بازدید از جبهه دانش‌آموزان را به مناطق عملیاتی ببرد. خیلی تلاش کرد وارد جبهه شود و سرانجام به تهران آمد و مجوز رفتن گرفت. روزی که مجوز گرفت بسیار خوشحال بود. اعزام برایش یک آرزو شده بود. یک دوره آموزشی در لشکر محمدرسول الله(ص) و یک دوره امدادگری هم دید.

مطلب مهم ایشان بحث خودسازی‌شان بعد از انقلاب بود. بعد از انقلاب خیلی‌ها دنبال گرفتن مسئولیت رفتند تا پستی چیزی بگیرند ولی وقتی به ایشان پیشنهاد گرفتن مسئولیت کردند همه را رد کرد و مسئولیت حزب را هم با اصرار قبول کرد. بعدها دفترچه‌ای از شهید پیدا کردم که در این دفترچه گناهان مختلف مثل نگاه به نامحرم و شنیدن غیبت را نوشته بود. برای خودسازی خودش نماز شب می‌خواند. می‌دیدم در نماز شب‌هایش چقدر گریه می‌کند. بعد از شش ماه این دفترچه پاک پاک بود. یعنی نشان می‌داد ایشان قبل از شهادتش واقعاً به مرحله شهادت رسیده بود. دقیقاً این ۱۵ مطلب را بجا آورده بود. دوستانش می‌گفتند می‌دیدیم همه این موارد را در زندگی‌اش رعایت می‌کرد. مجذوب خدا بود. انسانی بود که مجذوب تمام عیار خدا بود. در بعضی نوشته‌هایش آورده بود خدا همیشه به اعمال ما ناظر است. روی سنگ قبرش بخشی از وصیتنامه‌اش است و نوشته در همه حال و همه مراحل زندگی‌تان خدا را در نظر داشته باشید. همیشه کارهایش مخفی بود و خیلی از مسائل را بعد از مفقود شدنش از دوستانش شنیدم. استاندار سابق قزوین با ایشان همکلاس بود و در تشییع جنازه نکات عجیبی از شهید می‌گفت. می‌گفت ایشان برای ما یک اسوه و نمونه بود و پشت سرش نماز می‌خواندیم.

از جریان و چگونگی مفقود شدنش اطلاع دارید؟

آن زمان من خدمت رزمندگان بودم و وقتی برگشتم ایشان رفت. ترم آخر دانشگاهش بود که اعزام شد. از دوستانی که در عملیات خیبر بودند پرسیدم آنها گفتند ما که مجروح می‌شدیم پانسمانمان می‌کرد. فرمانده گردانش پس از ۳۲ سال عکسی به من نشان داد و گفت آن روز که می‌خواستیم عکس بیندازیم عقب ایستاد. گفت من برای عکس به جبهه نیامده‌ام و برای رضای خدا آمده‌ام و نمی‌خواهم چیزی از من بماند. تعریف می‌کرد به عکاس گفتم کاری کن که فقط مرتضی در قاب عکس بماند. پنج روز قبل از شهادتش این عکس گرفته شده بود وقتی جنازه را بعد از ۳۲ سال آوردند استخوان سرش کاملاً سالم بود ولی یک تکه از صورتش نبود. بعضی از دوستانش گفتند، دیدیم که ترکش به صورتش خورد و با صورت به زمین افتاد. حملات زیاد بود و نمی‌شد ایشان را به عقب بیاوریم.

> قبل از تفحص پدر شب‌ها بیدار می‌شد و گریان با عکس برادرمان صحبت می‌کرد. می‌گفت پسرم بیا تا حداقل جنازه‌ات را ببینیم و بروم. این گریه‌ها سرانجام باعث شد پیکر اخوی‌مان با پلاک و تمام مشخصات برگشت. جمعیت بسیار زیادی برای تشییعش آمدند

وضعیت شما و خانواده‌تان در نبود خبری از برادرتان چطور بود؟

مادرمان خیلی به کسی چیزی نمی‌گفت. به خاطر محبتی که به شهید داشت همیشه در دلش می‌ریخت. همان سال‌ها آسم گرفت و خدا ۲۰ سال مادرمان را نگه داشت. تا اینکه یک روز از بنیاد شهید آمدند به مادرم گفتند: حاج خانم دیگر منتظر نباشید پسرتان شهید شده. دو روز بیشتر نکشید که مادرمان به رحمت خدا رفت. آن امیدی که در این ۲۰ سال به مادرمان داده بودیم را دو خانم جوان از بین بردند. ایشان به امید آمدن مرتضی زنده بود. مادر تا سال ۸۲ زنده بود و وقتی خبر را به ایشان دادند دو روز بعد فوت کرد. ۱۰ سال بعد هم جنازه پیدا شد. قبل از تفحص پدر شب‌ها بیدار می‌شد و گریان با عکس برادرمان صحبت می‌کرد. می‌گفت پسرم بیا تا حداقل جنازه‌ات را ببینیم و بروم. این گریه‌ها سرانجام باعث شد پیکر اخوی‌مان با پلاک و تمام مشخصات برگشت. جمعیت بسیار زیادی برای تشییعش آمدند. هفت، هشت روز پیکر را در قزوین نگه داشتند و شاید ۱۰ جا جنازه را بردند. هر کجا می‌رفت روحیه عجیبی به آنجا می‌داد. انگار خودش برنامه‌ریزی کرده بود و کارها پیش می‌رفت. بعضی اوقات مسائلی اتفاق می‌افتاد و واقعاً ما هیچ کاره بودیم. ایشان می‌خواست گمنام بماند ولی خدا کاری کرد که بسیار پرآوازه شد. هر وقت می‌خواستیم سالگرد بگیریم نمی‌شد. حتی نمی‌توانستیم وصیتنامه‌اش را چاپ کنیم اما در نهایت با خودش یک موج زیبای فرهنگی آورد. مردم تا صبح پیش جنازه می‌ماندند و با او درد دل می‌کردند.

چرا مردم آنقدر به شهید علاقه نشان دادند؟

خدا می‌گوید ای انسان تو برای من کار کن بیا ببین برایت چه کارهایی که نمی‌کنم. برادرم به خاطر همین موضوعات می‌گفت کارهایم را به هیچ کس نگویید. خودش هم کارهایش را مخفیانه انجام می‌داد. همیشه دلش می‌خواست به همه کمک کند. چون درسش خوب بود به بچه‌های فامیل که درسشان ضعیف بود درس می‌داد. به خاطر همین نیت و کارهایش این موج ایمانی در شهر راه افتاد و ما هیچ کار تبلیغاتی انجام ندادیم. زمانی که جنازه را تحویل دادند جمعیت زیادی برای تشییع آمدند.

چه سالی پیکر شهید پیدا شد؟

همان روزی که مفقود می‌شوند پیکرشان هم پیدا می‌شود. یعنی شهید ۶۲/۱۲/۱۲ مفقود می‌شود و ۹۳/۱۲/۱۲ پیکرش پیدا شد. جالب اینجاست که روز تولدش به ما خبر دادند پیکرش پیدا شده. ۴۱/۲/۲ روز تولدش بود و ۹۴/۲/۲ به ما گفتند که پیکر مرتضی پیدا شده و ۲۳ اردیبهشت ماه سال گذشته تشییع پیکر شهید انجام شد. ایشان در بحث رفتن به جبهه می‌گفت وقتی آنجا حضور دارم باید کاری کنم تا جسم رزمندگان را نجات دهم. یک نیت مبارزه با دشمن داشت و یک مداوای همرزمان. می‌گفت من یک دوره رزمی که دیدم باید یک دوره امدادگری هم ببینم تا بتوانم جسم بچه‌ها را نجات دهم. کسی آن موقع فکر نمی‌کرد شهید این دوره‌ها را به این دلیل دیده است. همرزمانش می‌گفتند از یک طرف می‌جنگید و از طرف دیگر مجروحان را پانسمان می‌کرد. موقعی که جنازه‌اش را پیدا کردند گفتم برادرم امدادگر بوده و آتل کنار پیکرش پیدا نشده؟ که گفتند ما مانده بودیم این چوب در استخوان‌های ایشان چیست که بعداً فهمیدند آتل بوده است.

پیمان

شهید در تاریخ ۵۹/۱۰/۲۷ یک پیمان با خدا با خط خودش بسته بود.

۱-قرائت قرآن روزی حداقل ۵۰ آیه
۲-نماز(خواندن) حتی الامکان اول وقت
۳-وفای به عهد به طور دقیق بدون خلف وعده و نگفتن وعده الکی
۴-تضییع نکردن اوقات
۵-نظم در کارها
۶-روزه (گرفتن) حداقل یک روز در هفته
۷-تنظیم حساب و کتاب، اسراف نکردن، محاسبه دقیق
۸-خمس و سهم امام (دادن)
۹-ایثار تا حد شهادت
۱۰-محو تمامی آثار منافع شخصی و نوعی پست و مقام
۱۱-احتراز از گفتن شوخی‌های دروغین
۱۲-همراهی بیشتر با مادر
۱۳-دقت بیشتر در استفاده از اموال مستضعفین
۱۴-انفاق به طور مرتب، امر به معروف و نهی از منکر با استفاده از آیات و روایات
۱۵-مقید در نماز شب

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۸۱۰

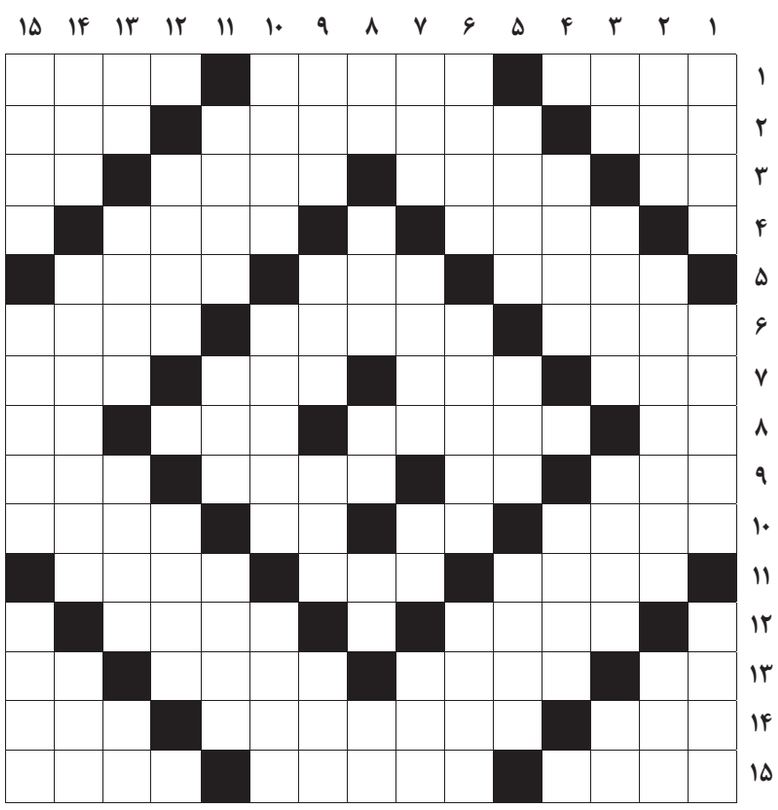

از راست به چپ

■۱-پیشوای مذهبی-ژست ورزشکاری-صدای نی ■۲-مقر اروپایی سازمان ملل-پدر جبر-یک ساعت ■۳-یازده-اهرم-تیرانداز-علامت مفعول ■۴-خانه با عرصه مشجر-پایتخت بنگلادش ■۵-چوب تراش-آلونک-کشتارگاه ■۶-کفیل-سازمان جاسوسی اسرائیل-از نخست وزیران هند ■۷-زرنگ-آهن-مرزبان-هست آذری ■۸-شامه‌نواز-بادکرده-مهار شتر-لخت ■۹-رود بزرگ سوئیس-فلز سرچشمه-فریادرس-راه و روش ■۱۰-همنشین-علم پزشکی-ضمیر اشاره-رواج‌دهنده ■۱۱-از همسران حضرت ابراهیم-تخته شکسته‌بندی-بی رحم ■۱۲-آزمند-خلق و خو ■۱۳-زمین سفت و ناهموار-جذام-ماه میلادی-ساز شاکی ■۱۴-کرکری-جهان پهنا-محل پرتاب موشک ■۱۵-دل‌ها-مخلص-امان از سر در گم آن

از بالا به پایین

■۱-پاسبان-تپش قلب-خاور ■۲-قربانگاه حاجیان-زیربنای جامعه-شرمسار ■۳-از گروه‌های خونی-جاوید-بادها-بازی نفسگیر ■۴-تند و تیز-محل جاری‌شدن ■۵-درزی-ظلم-پسر مازنی ■۶-به سرعت-نه خوب نه بد-علامت مسیحیان ■۷-اسب چاپار-کتاب شریعتی-آش-گوارا ■۸-زبانه آتش-پس از آن-روحانی زرتشتی-حمله نظامی-خیس ■۹-گناه-گوسفند جنگی-موی گردن شیر-لوله غذا ■۱۰-خاکستر-دفتر شعر-خبرگزاری سوریه ■۱۱-کبوتر صحرایی-مرده ریگ-ناموس‌پرستی ■۱۲-بعضی‌ها با آن هزار سودا دارند-روحانی مبارز و شجاعی که در مقابل رضاخان لحظه‌ای کوتاه نیامد ■۱۳-فراوان-شعله آتش-آینه-از نت‌های موسیقی ■۱۴-دانه تسبیح-از ملحقات ساندویچ-شهر نیروگاهی مازندران ■۱۵-پیشگاه خانه-بلدرچین-مهربان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱						۳		
۸				۳		۴	۹	
			۹		۷			
		۶				۷	۴	
		۲			۹		۶	
				۷	۸			
	۳		۲					۱
	۵							۹
	۹		۸			۲		

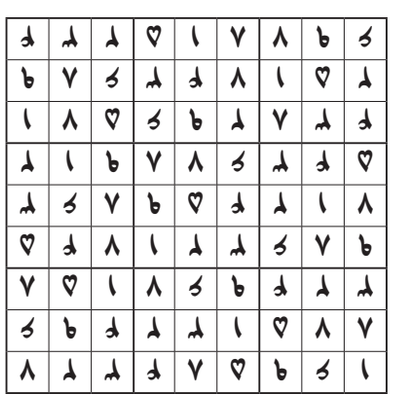

جدول کلمات متقاطع
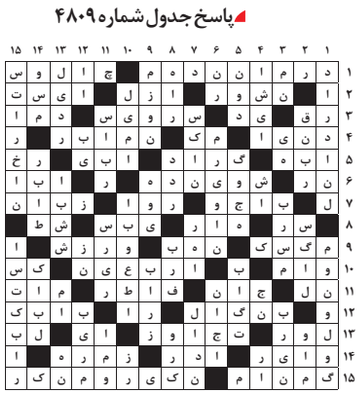
پاسخ جدول شماره ۴۸۰۹